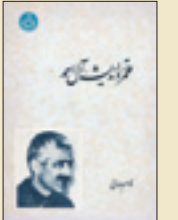


پیش‌خواب

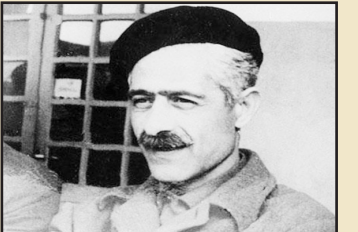
نظری بر اثر تاریخی – پژوهشی «قلمرو اندیشه آل‌احمد»

روایت یک بازگشت

■ **شاهد توحیدی**



سخن از زنده‌یاد جلال آل‌احمد، هم‌راه در ساخت فرهنگ، ادبیات و سیاست، جالب و شوق‌انگیز بوده و هنوز هم هست. گو اینکه بسیاری همچنان خود را موظف می‌بینند تا تکلیف خود را در برابر این پدیده روشن کنند و شاید از این رهگذر، به نام و نانی نیز دست یابند!با این همه در این وادی، آثاری خواندنی نیز خلق شده‌است که یکی از آنها «قلمرو اندیشه آل‌احمد» نوشته قاسم صافی گلپایگانی است. دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، ریاست وقت انتشارات دانشگاه تهران– که این اثر به همت آن بنگاه نشر یافته‌است– درباره آن می‌نویسد: «غوغای جنگ جهانی دوم بر خاسته، کشتار و ویران کردن و آتش زدن و نابودی همه جا را دربر گرفته بود. جوان‌های مسلمان که پناهگاه استواری نداشتند و طبع سرکش آنان به مسائل سطحی و کهنه و شیوه‌های تبلیغ فرسوده و دفع‌کننده راضی نمی‌شد، به پناهگاه‌های به ظاهر استوار و در باطن بی‌قرار، پناه جستند و زبان، قلم، مغز و احساس خود را در اختیار گذاشتند. از جمله آنان آل‌احمد که از جمع مسلمانان سنتی بیرون رفت و به توده‌های پیوست. ایران در تلاطم عقاید، ادبیات، سیاست و اندیشه چنان گرفتار بود که هیچ‌کس خود نمی‌توانست به آزادی و با فراغ پال مسیر خود را انتخاب و هدفی را دنبال کند.از شمال تا جنوب واز شرق تاغرب ایران زیر سم ستوران متفقین و گروه‌های وابسته بدانها پایمال بود. قضیه آذربایجان و مسئله جداسازی آن قطعه از ایران زنگ خطری برای همه اندیشمندان بود. در حزب توده هم شکاف و جدایی پیش آمد. هماغونه که آندره ژید و عده‌ای از متفکران اروپایی با دیدار از بهشت موعودشان شوروی، به فساد شدید و دیکتاتوری استالینی پی برده از سازمان حزب



جلال آل احمد

کمونیست کشورهای خود کنار رفتند، آل‌احمد نیز هم‌راه با عده‌ای از رفا در عین انتقاد داشتن به مارکسیسم و سوسیالیسم از حزب توده و یازی‌هایش کرد و بسرانجام همه را کوره‌راه و برابره و بن‌بست دید و پس از تجربه کردن «غرب‌زدگی» (۱۳۴۱)، «کارنامه سه‌سال» (۱۳۴۱) و «ریزایی شتاب‌ده» (۱۳۴۳) و شاید تجربه‌های فراوان درونی و بیرونی و دیدن نهضت مردم مسلمان ایران، در خرداد ۱۳۴۲ به اسلام بازگشت و به عشرت‌آباد– که در آن روزها آیت‌الله طالقانی و دوستان هم‌زمینش را در آن جا محاکمه می‌کردند–رفت و با ایشان –که همشهری و خوش و قویش بود– خداحافظی کرد که می‌خواهد به حج برود و گویی یازبان بی‌زبانی مژده این بازگشت را به او می‌داد:… و خداحافظی و ماچ و بوسه و چه شادی‌های بدقصدکنندگان!خیال می‌کردند بره گمشده به گله بازگشته‌است و دوتا از دوستان، با خنده‌های معنی‌دار برلب که یعنی این دیگر چه کلکی است که فالایی می‌زند. غافل از اینکه نه کلکی بود نه گله‌ای بلکه مفر دیگری بود و آن بره گمشده حالا بدل به بزگری شده که می‌خواهد خودش را بیشتر گم کند. [خسی در میقات، ص ۱۰]. آری آن فرار کرده از ارتجاع، به اسلامی که آرزو داشت و ۲۰سال قبل بدان نرسیده بود، برمی‌گشت. افسوس که باز هم ندید، سه چهار سال بیش از این تجربه نگذشته بود که در سال ۱۳۴۸ در شمال، ظاهراً به بیماری قلبی، قلبش که تلاطم دریا بود به ساحل آرامش رسید.

ویژگی دیگر او تسلیم در برابر حقیقت بود. نمونه‌های فراوانی دارد که این گفتار را مجال بیانش نیست، اما بالاترین نمونه همان بازگشت به خویش است. با نوشتن غریزدقمی در این راه گذاشت و با عبور از خط به میقات رفت و خود را ذره خاشاکی دید: نهایت این بی‌خودی را در دو انتهای سعی می‌بینی… می‌بینی که در مقابل چنان بی‌نهایتی چه از صفر هم کمتری. عیناً خسی بر دریایی، نه؛ در دریایی از آدم. بل که ذره خاشاکی و در هوا…! همان کتاب، ص ۹۱–۹۰.

همین که حقیقت را در همان اسلام خود یافت بدان برگشت. همچون غزالی که منزل‌ها طی کرد و سرانجام با حقیقت به برتقت شریعت بازگشت و در آنجا رحل اقامت افکند.»

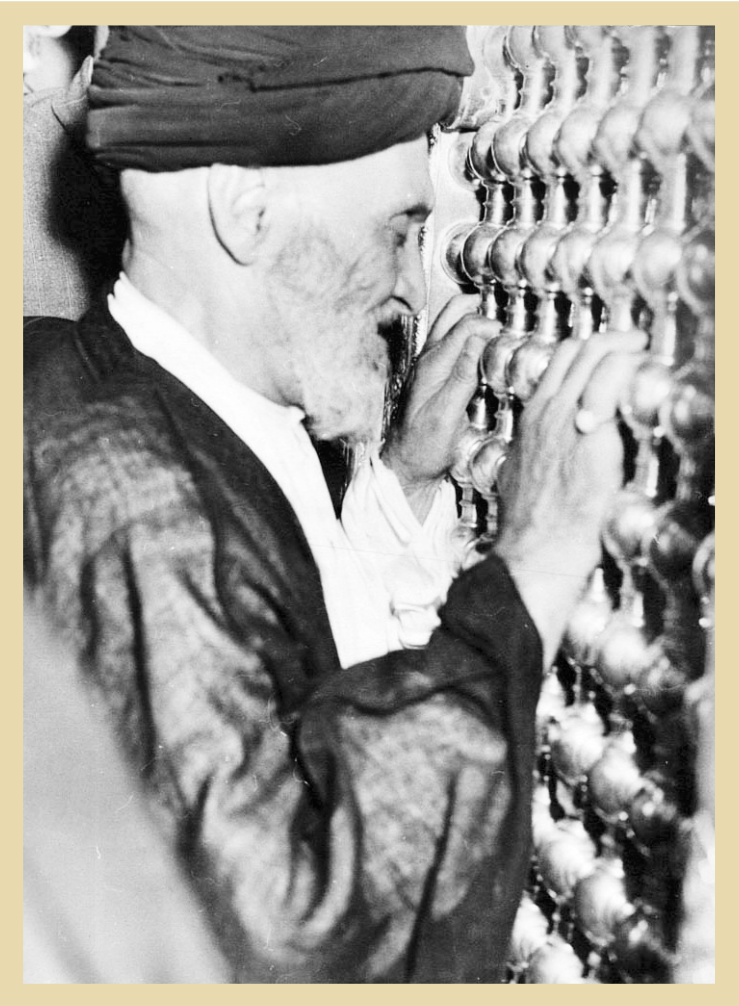
■ **محمد رضا کائینی**

قیام تاریخی ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ ظاهری داشت معلوم و واقعیتی داشت مغفول!اگر به مقدمات ظاهری ما جرا نظری بیفکنیم، با استعغای دکتر مصدق در پی عدم پذیرش تصدی وزارت جنگ از سوی او توسط محمد رضا پهلوی ما جرا آغاز می‌شود و با نخست‌وزیری احمد قوام ادامه می‌یابد و نهایتاً با واکنش گسترده و عمومی مردم، قوام ناگزیر از کناره‌گیری می‌شود و مصدق مجدداً نخست‌وزیر ی. با این همه هنگامی که به اسناد اصلی و کلان ماجرا نظر می‌کنیم، درمی‌یابیم دعوا سر ما جرای مهم‌تر است. آنچه قوام و آیت‌الله کاشانی را رودرروی یکدیگر قرار داد، بیش از آنکه بر سر بازگشت مصدق باشد، حول و حوش «دخالت دین در سیاست» دور می‌زند. این مقوله در اعلامیه‌های مهم این دو در روزهای ۲۵ تا ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ کاملاً انعکاس دارد. بنابراین می‌توان هدف غایی این جدال چند روزه را توقف یا ادامه «سیاست دینی» در ایران دانست و این همان نقطه معمولاً مورد غفلت در این ماجراست. مقالی که پیش‌روی دارد، سعی دارد با مروری بر اسناد، بیش از آنچه رفت به بسط این مقوله بپردازد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان نهضت ملی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **قوام: دیانت را از سیاست دور نگه خواهم داشت و از شر رقافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد!**

در موضع‌گیری‌های جماعت سیاست پیشه بیش از آنکه اثبات‌های آنان اهمیت داشته باشد، نفی‌های ایشان مهم است. به عبارت دیگر رجال سیاست حرف زیاد می‌زنند، اما مهم این است که می‌خواهند کجا را بزنند؟ اعلامیه‌ای که احمد قوام پس از احراز نخست‌وزیری صادر کرد، به جد مشمول همین قاعده است. ظاهر ماجرا این است که مصدق استعفا کرده و میدان را برای او خالی ساخته، اما واقع ماجرا



نکته‌ای مغفول در بازخوانی ماجرای قیام تاریخی ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱

جدال بر سر

ادامه یا توقف سیاست دینی!

این است که حواس او به جای دیگری است!او می‌داند مصدق در منزل را به روی خویش بسته و بعد است به سادگی به صدارت برگردد. او خطر را از جای دیگری احساس می‌کند! آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی رهبر روحانی نهضت ملی ایران. اسناد نشان می‌دهد کاشانی و قوام، از دیرباز با یکدیگر آشنایی داشته‌اند، البته از تضادهای زیاد و تهاجمات اندک. آن دو اخلاقیات سیاسی یکدیگر را می‌دانستند و رفتارهای هم را حدس می‌زدند. اگر به اعلامیه قوام نظری بیفکنید، خواهید دانست که او بیشتر از کدامین نقطه نگران است:

«ملت ایران بدون انسدک تردید و درنگ دعوت شاهنشاه متبوع و مقخم خود را به مقام ریاست دولت پذیرفته و با وجود کبر سن و نیاز به استراحت، این بار سنگین را بر دوش گرفت. در مقابل سختی و آشفتگی اوضاع، در مذهب یک وطن‌خواه صمیمی، فکر بود که به ملاحظات شخصی شانه از خدمتگزاری خالی کند و با بی‌قیدی به پریشانی و سیه بختی مملکت نظاره نماید. حس مسئولیت و تکلیف مرا بر آن داشت که از فرصت مغتنم استفاده کرده و در مقام ترمیم ویرانی‌ها برآیم. در اینجا تذکر این نکته اساسی را لازم می‌دانم که به مناسبات حسنه با عموم ممالک، خاصه با دول بزرگ دنیا اهمیت بسیار می‌دهم و رفتار خود را نسبت به آنها مطابق با مقررات بین‌الملل می‌نمایم ولیکن به اتباع ایرانی اجازه نخواهم داد به اتکالی اجانب، اغراض خود را بر دولت من تحمیل کنند. هموطنان به عدل داد مانند نان و آب نیازمندند. باید قوه قضائیه مستقل باشد و واقعاً از دو قوه مقننه و مجریه تفکیک و از زیر نفوذ آنها آزاد شود. من شی با وجدان آرام سر به بالین خواهم نهاد که در زندان‌های پایتخت و ولایات یک نفر بی‌گناه با ناله و آه به سر نبرد. من می‌خواهم تمام اهالی این کشور اعم از مأمور دولت، صنعتگر، کارگر، برزگر و بازارگان، غنی و ثروتمند باشند. از چشم تنگی برخی رجال که در صدد کسر حقوق کارمندان و مصادره اتومبیل و فروش ادارات

برآمده‌اند، تفر دارم… ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر دیگر امکانپذیر نیست. من به همان اندازه که از عوام فریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی از ریا و سالوس منز جرم. کسانی که لحظه شدیدی به آزادی وارد ساخته، زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف هدر داده‌اند. من در عین احترام به تعالیم مقدسه اسلام، دیانت را از سیاست دور نگه خواهم داشت و از شر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد. رای به حال کسانی که در اقدامات من اخلاف نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بترانشان یا نظم عمومی را بر هم بزنند. اینگونه آشوبگران با عکس‌العمل شدید از طرف من رویه‌رو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان داده‌ام بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفان، کفر اعمال‌شان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان دست به تشکیل محاکم انقلابی زده، روزی صدها تنه‌کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قیر تیروروزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دو درص عیان سیری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتی‌بان را سیاسی دگر آمد.»

■ **توطئه تفکیک دین از سیاست، امروز سر لوحه برنامه این مرد جاه‌طلب قرار گرفته است!**

پس از انتشار اعلامیه قوام و قرائت پر طمطراق آن از رادیو توسط رضا سجادی گوینده وقت، ضمیر بلافاصله مرجع خود را یافت. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی به نیکی دریافت که تهدیدات قوام بیش از هر کس متوجه اوست و احیاناً می‌دانست که این آخرین رویارویی او با قوام فرتوت است. او در مواجهه‌ای مقتدرانه با از غاب جناب اشرف، به دو اقدام سیاسی دست زد؛یکی صدور اعلامیه علیه قوام و دیگری برگزاری مصاحبه‌ای مطبوعاتی که طی آن بر انبار باروت خشم و حساسیت عمومی کبریت



آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی در حال زیارت یکی از بقاع شهرب که

کشید! اعلامیه ذیل را بخوانید تا بیشتر با موضوع اصلی جدال در ۳۰ تیر آشنا شوید:

«پس از اسلام، یک عمر فداکاری و خدمتگزاری مراد راه دین و ملت همه کس می‌داند و بر عموم برادران ایمانی و ایرانی و بلکه دنیای مسلمان واضح و آشکار گردیده است که جز عظمت دین و رفاه و آسایش مسلمین و براندختن ریشه ظلم و فساد و کین و استعمار نظری نداشت و ندارم. کوشش من و شما برادران مسلمان در قطع ریشه استعمار و براندختن مظاهر و آثار استعمار با عنایات پروردگار می‌رفت که نتیجه قطعی خود را بخشیده و ایران را برای همیشه از شر اجانب نجات بخشد ولی سیاستی که قرون متممادی دولت‌های مزدور را بر سر کار می‌آورد بالاخره حکومت دکتر مصدق را که بزرگ‌ترین سد راه جنایت خود می‌دانست بر کنار کرد و درصدد برآمد عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات او پر از خیانت، ظلم و جور است و بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی او را صادر کرده است برای سومین بار بر مسند خدمتگزاران واقعی گمارد. من نمی‌خواهم درباره عدم صلاحیت احمد قوام بیش از این سخنی گفته باشم اما اعلامیه ایشان در نخستین روز این زمامداری به خوبی نشان می‌دهد چگونه بیگانگان درصددند به وسیله ایشان تیشه بر ریشه دین و آزادی و استقلال مملکت زده و بار دیگر زنجیر اسارت را به گردن ملت مسلمان بیندازند. توطئه تفکیک دین از سیاست که قرون متمادی سرلوحه برنامه انگلیسی‌ها بوده و از همین راه ملت مسلمان را از دخالت در سرنوشت و امور دینی و دنیوی باز می‌داشته است، امروز سر لوحه برنامه این مرد جاه‌طلب قرار گرفته است.

احمد قوام باید بداند در سرزمینی که مردم رنج دیده‌اند آن پس از سال‌ها رنج و تعب شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند نباید رسماً اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته جمعی تهدید نماید. من صریحاً می‌گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است در راه این جهاد اکبر کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ‌یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد به دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آنها پایمال شود و نام باعظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود به دست آورده است مبدل به ذلت و سرشکستگی گردد. در خاتمه از عموم هموطنان عزیزم که در گوشه و کنار و در مرکز و شهرستان‌ها برای اعتلای دین مبین خاتم النبیین و استقلال و آزادی ملت ایران همت گماشته‌اند صمیمانه تشکر نموده و موفقیت و پیروزی نهایی آنها را از خداوند متعال خواستارم.

■ **توطئه تصور می‌کرد مردم از او حمایت می‌کنند، در حالی که مردم از دین و از احساسات دینی‌شان حمایت می‌کردند**

گراف نیست این دو اعلامیه پیش آمده را مابین‌های اصلی قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بدانیم. با این همه ماجرا به تحلیلی افزون از این نیاز دارد. هم از این روی بهتر دیدیم ادامه سخن را به رهبر موقیت و پیروزی نهایی آنها را از خداوند متعال خواستارم.

■ **توطئه تصور می‌کرد مردم از او حمایت می‌کنند، در حالی که مردم از دین و از احساسات دینی‌شان حمایت می‌کردند**

گراف نیست این دو اعلامیه پیش آمده را مابین‌های اصلی قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بدانیم. با این همه ماجرا به تحلیلی افزون از این نیاز دارد. هم از این روی بهتر دیدیم ادامه سخن را به رهبر موقیت و پیروزی نهایی آنها را از خداوند متعال خواستارم.

پس از انتشار اعلامیه قوام و قرائت پر طمطراق آن از رادیو توسط رضا سجادی گوینده وقت، ضمیر بلافاصله مرجع خود را یافت. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی به نیکی دریافت که تهدیدات قوام بیش از هر کس متوجه اوست و احیاناً می‌دانست که این آخرین رویارویی او با قوام فرتوت است. او در مواجهه‌ای مقتدرانه با از غاب جناب اشرف، به دو اقدام سیاسی دست زد؛یکی صدور اعلامیه علیه قوام و دیگری برگزاری مصاحبه‌ای مطبوعاتی که طی آن بر انبار باروت خشم و حساسیت عمومی کبریت

پس از انتشار اعلامیه قوام و قرائت پر طمطراق آن از رادیو توسط رضا سجادی گوینده وقت، ضمیر بلافاصله مرجع خود را یافت. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی به نیکی دریافت که تهدیدات قوام بیش از هر کس متوجه اوست و احیاناً می‌دانست که این آخرین رویارویی او با قوام فرتوت است. او در مواجهه‌ای مقتدرانه با از غاب جناب اشرف، به دو اقدام سیاسی دست زد؛یکی صدور اعلامیه علیه قوام و دیگری برگزاری مصاحبه‌ای مطبوعاتی که طی آن بر انبار باروت خشم و حساسیت عمومی کبریت

آن شخص مرحوم آیت‌الله کاشانی بود. بعد از آنکه قوام السلطنه اعلامیه را منتشر کرد، آیت‌الله کاشانی متقابلاً یک اعلامیه تندى داد و گفت من مقاومت می‌کنم. من حکومت قوام را قبول نمی‌کنم. اگر قوام السلطنه کنار نرود و آن حکومت دست نشانده عقب ننشیند، من گفتن می‌پوشم و بیرون می‌آیم… اجتماعات مردم را تشکیل داد و هنوز ۴۸ ساعت نشده بود که با حضور مردم در صحنه و با مقاومتشان و خود نشان دادن آنها و کشته‌هایی که دادند، دولت قوام سقوط کرد و مجدداً مصدق را از خانه بیرون آوردند و نخست‌وزیر کردند. حادثه سی‌ام تیر این بود. در روز سی‌ام تیر مردم به دعوت آیت‌الله کاشانی برای مقابله با حکومت تحمیلی شاه– که قوام‌السلطنه را نخست‌وزیر کرده بود و این مقدماتی بود برای اینکه مجدداً انگلیسی‌ها برگردند و دوباره امتیاز نفت به آنها داده شود و همان سسله‌های قدیمی انگلیس مجدداً از سر گرفته شود– به خیابان‌ها آمدند. عامل و قهرمان و صحنه‌گردان اصلی این ماجرا مرحوم آیت‌الله کاشانی بود.

آن نکته‌ای که فوق‌العاده اهمیت دارد، این نکته است که بعد از آنکه مجدداً دولت مصدق روی کار آمد، اولین عکس عملی که نشان داده شد، بی‌اعتنائی به مرحوم آیت‌الله کاشانی است. مصدق دید مردم آمدند توی خیابان‌ها و شعار دادند یا مرگ با مصدق و عده‌ای کشته شدند و مطلب برایش مشتبه شد و خیال کرد این مردم از او حمایت می‌کنند، در حالی که مردم از دین و از احساسات دیشان حمایت می‌کردند. همان اشتباهی که آن رو سیاه فراری هم همیشه در ایران داشت که می‌گفت مردم فلان قدر به من رأی دادند! وقتی در خدمت امام بودیم، صحبت بود و امام فرمودند: مردم به اشخاص رأی ندادند، مردم به دین رأی دادند، به اسلام و قرآن رأی دادند تا وقتی با قرآن و اسلام باشی، مردم از شما هستند و اگر پشت کردید به اسلام، مردم از شما برمی‌گردند و دیدید که همین طور هم شد. آن روزی که به اسلام پشت کردند. آن روزی که خودشان را از اسلام و از قرآن و از احکام اسلامی و از فقاहत اسلامی جدا کردند، مردم به آنان انچنان پشت کردند که در تاریخ به عنوان یک درس باقی ماند. مرحوم دکتر مصدق هم درست همین اشتباه را کرد… تذکرات مرحوم کاشانی نسبت به افراد که این آدم، آدم خطرناکی است چرا این شخص را در رأس کار گذاشته‌اید؟ یا اینکه این اقدام، یک اقدام لازمی است چرا انجام نمی‌دهید؟ دخالت و فضولی به حساب می‌آمد و می‌گفتند اینها دخالت و فضولی می‌کنند! دلشان می‌خواست علمای اسلام بیایند مردم را حرکت بدهند، هدایت و در صحنه حاضر کنند، خون بدهند، سینه‌هایشان را سپر کنند و بعد حکومت را در اختیار آنها بگذارند و بگویند خداحافظ شما و بروند در مدرسه‌هایشان بنشینند! همان طوری که بعضی‌ها بعد از پیروزی انقلاب بزرگ و شکوهمند خودمان، اینقدر سگسختی و وقاحت به خرج دادند که این حرف را به زبان هم آوردند و در مشروطیت، این کار با قلدری بیشتری انجام دادند. در نهضت ملی البته یک مقدار مردم آگاه‌تر بودند، علما یک مقدار روشن‌تر و باهوش‌تر بودند و این کار در آنجا با شکل دیگری انجام گرفت. خوشبختانه در انقلاب شکوهمند ما به کلی نقشه‌هایشان خنثی شد و نتوانستند این کار را انجام بدهند. به هر حال نتیجه این شد که بین مرحوم آیت‌الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق بر اثر همین تصورات واهی و غلطی که مرحوم دکتر مصدق داشت، جدایی افتاد و آن نهضتی که با این همه خون دل به وجود آمده بود، شکست خورد.

■ **دیدند اگر یک روحانی در میدان باشد لابد اسلام را در کار می‌آورد!**

در پایان این مقال، شاید مناسب باشد به انتقام‌جویی استعمار از مرحوم آیت‌الله کاشانی نیز اشارتی داشته باشیم. در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ سنگر مقاومت کشف و از آن پس، تمامی توان استعمار و عوامل داخلی آن برای تخریب آن مصرف شد. مردم خبیثی در خاطر وازه‌ای در این باب چنین می‌گویند:

«ما در زمان خودمان هم آقای کاشانی را دیدیم. آقای کاشانی از جوانی در نجف بوده و یک روحانی مبارز بوده. مبارزه با استعمار، آن وقت البته انگلستان بود مبارزه با او، در ایران هم که آمدند تمام زندگی‌شان صرف همین معنا شد و من از نزدیک ایشان را می‌شناختم. در یک وقت وضع ایشان طوری شد که وقتی از منزل می‌خواست حرکت کند فرض کنید بیایند به مسجد شاه، مسجد شاه مطلع می‌شد، در نظر داشتند، اعلام می‌شد، اینطور بود وضع ایشان. بعدش دیدند که اگر یک روحانی در میدان باشد لابد اسلام را در کار می‌آورد، این حتمی است و همین طور هم بود. از این جهت شروع کردند به جوسازی. آنطور جوسازی کردند که یک سگی را عینک به آن زدند – و آنطور که من شنیدم – عینک زدند و از طرف مجلس آوردند این طرف و اسسم آیت‌الله و من خودم در مجلسی بودم که مرحوم آقای کاشانی وارد شد در آن مجلس. مجلس روزه بود، هیچ کس پا ننشد. من پا شدم و یکی از علمای تهران که الان هم هستند و من جا دادم به ایشان – جا هم ندادند. این جور درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی‌توانست بیرون بیاید. در اتاقی محبوس بود در منزلش طوری که نمی‌توانست بیرون بیاید. چند دفعه هم گرفتند چه کردند. آنجا هم شکست دادند، مسلمین را شکست دادند.»